

ظهور چین: چالش‌های ایالات متحده آمریکا در مواجهه با قدرت روزافزون چین در روابط بین‌الملل

محمد حسن خانی*

محمد مسرور**

چکیده

با فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی ایالات متحده آمریکا مدعی کسب جایگاه قدرت بلامنازع و قدرتمندترین دولت در نظام بین‌الملل گردید، بازیگری که توانایی جهت‌دهی به قواعد و رویه‌های بین‌المللی را به‌تنهایی داراست. با این همه سایر قدرت‌های بزرگ با به چالش کشیدن آمریکا، تلاش‌ها خود را برای تغییر این شرایط را با برنامه‌ریزی‌های بلندمدت و استراتژیک ادامه دادند. این بازیگران همیشه به‌عنوان یک رقیب بالقوه جایگاه برتر آمریکا را تهدید می‌کردند. چین یکی از این قدرت‌های بزرگ است که توانایی‌های بالقوه این کشور برای تبدیل شدن به ابرقدرت و اشغال جایگاه فعلی آمریکا، باعث نگرانی استراتژیست‌ها و مقامات آمریکایی شده است. در نتیجه ایالات متحده در دهه دوم

* دانشیار روابط بین‌الملل، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران (نویسنده مسئول: khani@isu.ac.ir).

** کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۰۳

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست و چهارم، صص ۱۵۹-۱۸۳

قرن بیست و یکم تمرکز استراتژی امنیت ملی خود را از خاورمیانه به شرق آسیا انتقال داد تا بتواند با این تهدید بالقوه مقابله کند.

مقاله حاضر با مفروض قراردادن این رقابت میان چین و ایالات متحده آمریکا به بررسی چالش‌هایی پرداخته که ظهور چین در مقابل آمریکا قرار می‌دهد و این چالش‌ها در پنج حوزه اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و سایبری مورد واکاوی قرار گرفته است. مقاله در پایان به ارزیابی این فرضیه پرداخته که افزایش قدرت ملی چین در این پنج حوزه به صورت آشکار چالش و تهدیدی اساسی برای جایگاه برتر ایالات متحده در میان قدرت‌های جهانی است.

واژه‌های کلیدی: آمریکا، چین، قدرت، روابط بین‌الملل.

پس از فروپاشی نظام دوقطبی، تعدادی از اندیشمندان روابط بین‌الملل، آمریکا را قدرت بلامنازع و دولت پیشرو - یعنی قدرتمندترین دولت-جهان معرفی کردند که علاوه بر آن توانایی جهت‌دهی به هنجارها و رویه‌های بین‌المللی را نیز به‌تنهایی داراست. باین‌حال همچنان دیگر قدرت‌های بزرگ، تلاش خود را برای تغییر این وضعیت ادامه دادند. قدرت‌های بزرگ همیشه به‌عنوان یک رقیب بالقوه جایگاه برتر دولت پیشرو- در این دوره آمریکا- را تهدید می‌کنند. جمهوری خلق چین نیز یکی از قدرت‌های بزرگی است که توانایی‌های بالقوه‌اش فرصت اشغال جایگاه دولت پیشرو در قرن ۲۱ را به این کشور داده و از این‌رو باعث نگرانی استراتژیست‌ها و مقامات آمریکایی- به‌عنوان دولت پیشرو فعلی- شده است. در نتیجه ایالات‌متحده آمریکا در ابتدای دهه دوم قرن بیست‌ویک، محور اصلی استراتژی امنیت ملی خود را از خاورمیانه به شرق آسیا منتقل کرد تا بتواند با این تهدید بالقوه به‌مقابله بپردازد. در حال حاضر و با گذشت پنج سال از اعلام این جهت‌گیری، ایالات‌متحده به‌تدریج زیرساخت‌های حضور فعال‌تر خود را در مناطق پیرامونی چین و به‌ویژه در شرق آسیا فراهم کرده است. اما هنوز رابطه این دو قدرت جهانی وارد مرحله تنش‌زای خود نشده است و هر دو کشور به‌آرامی خود را برای سال‌های سخت آینده آماده می‌سازند. هدف از این نوشتار نیز بررسی چالش‌های پیشروی این ایالات‌متحده در جلوگیری از ظهور چین در دهه آینده است. چراکه چین ساعت صفر امپراتوری جهانی خویش را سال ۲۰۲۵ اعلام کرده است (Kennedy, 2015).

این نوشتار با رویکردی واقع‌گرایانه سعی در مطالعه چالش‌های پیشروی ایالات‌متحده در قبال چین خواهد کرد. با این پیش‌فرض که علت چرخش در سیاست خارجی آمریکا در سال ۲۰۱۰ جلوگیری از رشد روزافزون چین و تبدیل شدن این کشور به تهدیدی علیه آمریکاست. سیاست‌های چین در چند سال اخیر موجب افزایش قدرت این کشور در

حوزه‌های مختلف شده است که این مسئله می‌تواند پیشرو بودن آمریکا را در میان مدت مورد خدشه قرار دهد. بنابراین آمریکا با شناسایی زمینه‌های تهدید از هم‌اکنون دست به اقدامات بازدارنده زده است تا بتواند در سال‌های آینده تهدیدات چین علیه قدرت برتر خود را مدیریت کند.

این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای نظریه رئالیسم سعی در تبیین مسئله می‌کند. و در ادامه با نگاهی اجمالی به تاریخ روابط آمریکا و چین در چارچوب شرایط بین‌المللی روند تعامل این دو کشور نشان داده می‌شود و سپس به بررسی ابعاد رقابت استراتژیک چین و ایالات متحده در دوره کنونی خواهد پرداخت. این نوشتار چالش‌های پیشروی آمریکا در مواجهه با ظهور چین را در دوره موردنظر در پنج حوزه اقتصادی، سیاسی، سایبری، نظامی و فرهنگی شناسایی کرده و به بررسی آن‌ها می‌پردازد.

۱. چارچوب نظری

در تحریر این مقاله تلاش شده تا رقابت میان چین و آمریکا از منظر نظریه رئالیسم مورد بررسی قرار گیرد. رئالیسم در شکل کلاسیک در اثر توسیدید یعنی «جنگ پلوپونزی» منعکس شده است. این سنت را در عصر مدرن در اروپا لئوپولد رنک با اولویت سیاست خارجی و فردریک ماینک با دلیل وجود دولت، دنبال کردند. رئالیست‌ها دولت‌ها را بازیگران اصلی صحنه سیاست بین‌الملل تلقی می‌کنند که بر این اساس سایر بازیگران مانند شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های مردم‌نهاد، سازمان‌های تروریستی و به‌طور کلی سازمان‌های غیر حکومتی در چارچوب روابط میان دولت‌ها عمل می‌کنند: (Waltz, 2008) (76-78). آن‌ها ضمن تأکید بر قدرت و منافع ملی، بر این اعتقادند که اصولاً از بین بردن گزینه قدرت صرفاً یک آرمان است و مبارزه بر سر قدرت در محیط فاقد اقتدار مرکزی صورت می‌گیرد. واقع‌گرایی بر این تصور استوار است که در سطح بین‌المللی امیال و منافع کشورها با یکدیگر در تعارض‌اند. آنچه افراد و دولت‌ها در پی دستیابی به آن هستند - همچون ثروت، اعتبار و البته قدرت - نه به‌قدری وجود دارد که همه را راضی سازد و نه می‌تواند تا این حد وجود داشته باشد؛ و به همین خاطر منازعه اجتناب‌ناپذیر است. در همین جاست که توماس هابز به‌عنوان یکی از پدران واقع‌گرایی می‌گوید: «بعلاوه، امیال افراد آن‌ها را به‌سوی غایت واحدی سوق می‌دهد، غایتی که گاه نه بهره‌مندی مشترک از

آن میسر است و نه تقسیم آن. پس تنها هر که قوی‌تر است، باید از آن بهره‌گیرد، و این جنگ است که باید قوی‌تر را مشخص کند» (قوام، ۱۳۹۲: ۳۵۷).

از مهم‌ترین مفروضات واقع‌گرایان این است که دولت‌ها جز کسب هرچه بیشتر قدرت چاره‌ای دیگری ندارند و دولت‌ها تنها به وسیله قدرت می‌توانند از خود محافظت کرده و امنیت و رفاه اتباع خود را ارتقاء بخشند. بدین ترتیب قدرت وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف و خود نیز یک هدف است، چرا که دست‌کم در کوتاه‌مدت دولت‌ها تنها به وسیله قدرت است که به‌خوبی می‌توانند سایر اهداف خویش مانند رفاه و صلح را دنبال کنند. واقع‌گرایان هر چند می‌پذیرند که حرص قدرت تنها ویژگی مهم سیاست بین‌الملل نیست اما آن را انگیزه اصلی دولت‌ها قلمداد می‌کنند (شیهان، ۱۳۸۸: ۲۵). بنابراین واقع‌گرایان قدرت را به‌منزله مفهوم بنیادی روابط بین‌الملل تلقی می‌کنند که نقشی همانند مفهوم انرژی در فیزیک را ایفا می‌کند. سیاست بین‌الملل همان‌طور که مورگنتا تصریح می‌کند، مانند انواع سیاست، مبارزه و کشمکش بر سر قدرت است (Anieri, 2010: 65-66).

در رئالیسم افزایش قدرت رقیب خود به‌تنهایی به معنای افزایش تهدید است. در سیاست خارجی واقع‌گرا از آنجا که رشد هر قدرتی خطری بالقوه تلقی می‌شود، کشورها تلاش می‌کنند مانع رشد دیگر قدرت‌ها شوند و اگر کشوری به قدرت نسبی زیادی دست یابد، دیگر کشورها علیه وی بپا خواهند خواست. به‌عبارت‌دیگر چون دولت‌ها در برابر تهدیدات مشهود برای وضع موجود به‌سرعت از خود واکنش نشان می‌دهند، بیشینه ساختن قدرت درنهایت موجب نقض غرض می‌شود (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۱۰۲۲). چند مفروضه بنیادین در نظریه واقع‌گرایی وجود دارد که تقریباً میان همه متفکران این نحله مشترک است؛ این مفروضه‌های بنیادین عبارت‌اند از:

اصل دولت‌سالاری: واقع‌گرایی فرض می‌کند که دولت - ملت‌ها بازیگران اولیه روابط بین‌الملل هستند که هسته مرکزی نظام بین‌الملل را تشکیل می‌دهند. این اندیشمندان استدلال می‌کنند که علی‌رغم ظهور بازیگران غیردولتی، همانند سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای فراملی، در نظام بین‌الملل، دولت ملی کماکان مهم‌ترین بازیگر در سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. این کشورها هستند که تصمیم‌نهایی را می‌گیرند و برای اجرای آن در سیاست بین‌الملل اقدام می‌کنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۱-۲۷).

اصل بقاء: بر مبنای دیدگاه واقع‌گرایان بقاء، پیش‌شرط حصول به کلیه هدف‌های ملی

تلقی می‌شود. خواه این‌گونه هدف‌ها در جهت کسب قدرت باشد یا حفظ استقلال. امنیت پیش‌شرطی در نظر گرفته می‌شود که برای کسب اهداف دیگر لازم است؛ حال می‌خواهد این اهداف مستلزم پیروزی بر دیگران باشد و یا فقط حفظ استقلال کشور. طبق نظر والتز، ورای انگیزه بقا، اهداف دولت‌ها بی‌نهایت مختلف است. رئالیست‌هایی مانند والتز و جوزف گریکو معتقدند دولت‌ها امنیت را هدف اصلی می‌دانند و بنابراین به دنبال آن میزان از قدرت هستند که بقای آنان را تضمین نماید. طبق این دیدگاه، دولت‌ها بازیگران دفاعی هستند و به دنبال به حداکثر رساندن قدرت خود نیستند، به‌ویژه وقتی که این عمل به معنی به خطر انداختن امنیت آن‌ها باشد. از سوی دیگر رئالیست‌هایی همچون جان میرشایمر هدف نهایی همه دولت‌ها را دستیابی به جایگاه هژمونیک در نظام بین‌الملل می‌دانند. طبق این نگاه، دولت‌ها همواره به دنبال قدرت بیشتر هستند و اگر شرایط مناسب باشد خواستار تغییر توزیع قدرت موجود به نفع خود هستند حتی اگر چنین عملی امنیت آن‌ها را به خطر اندازد (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۳۴۴).

اصل خودیاری: بر اساس این اصل برای بقای خویش به‌هیچ‌وجه نمی‌توان به ضمانت دولت دیگری متکی بود. در سیاست بین‌الملل ساختار نظام اجازه اعتماد را نمی‌دهد. در نبود یک حکومت جهانی ما در یک حالت مبهم و نامشخصی به سر می‌بریم. بر مبنای این اصل، همزیستی از طریق حفظ موازنه قدرت حاصل می‌شود (قوام، ۱۳۹۲: ۳۶۰).

رابرت گیلپین در نظریه واقع‌گرایی ظهور و سقوط می‌گوید قواعد و رویه‌های نظام بین‌الملل را تمنیات دولت پیشرو یا قدرتمندترین دولت تعیین می‌کند. از آنجاکه منافع سرشاری نصیب دولت پیشرو می‌شود، سایر قدرت‌های بزرگ نیز درصدد دست یافتن به چنین موقعیتی برمی‌آیند. واقع‌گرایی ظهور و سقوط توضیح می‌دهد که چگونه دولت‌ها نخست به موقعیت دولت پیشرو دست می‌یابند و سپس دچار فراز و فرود می‌شوند و این چه تأثیری بر سیاست خارجی دولت‌ها دارد. خرده بنیان تبیین‌کننده این رفتار گزینش عقلانی است. با توجه به کاهش فاصله میان دولت‌های رتبه اول و رتبه دوم، دولت پیشرو لزوم اتخاذ اقدامات بازدارنده را سبک و سنگین می‌کند. در غیر این صورت دولت چالشگر برای کنار زدن دولت پیشرو فعلی، راه جنگ را در پیش خواهد گرفت. گیلپین در توضیح این مورد می‌گوید: «سرشت روابط بین‌الملل در گذر هزاره‌ها دگرگون نشده است. روابط بین‌الملل همچنان کشمکش مکرر بازیگران مستقل در وضعیت اقتدارگریزی بر سر ثروت

و قدرت است.» به گفته ارگانسکی دولت‌ها سه مرحله را پشت سر می‌گذارند: مرحله قدرت بالقوه که طی آن یک دولت کشاورزی هنوز گام در مسیر صنعتی شدن نگذاشته است؛ مرحله رشد گذرای قدرت که طی آن یک دولت دست به بسیج سیاسی و نیز اقتصادی می‌زند و آهنگ رشد آن افزایش اساسی می‌یابد و سرانجام مرحله پختگی قدرت که طی آن، دولت صنعتی شده است. وقتی قدرت دولت‌های ناخرسند از وضع موجود، تقریباً هم‌تراز قدرت رهبر نظام می‌شود احتمال وقوع جنگ می‌رود. در نتیجه زمانی احتمال صلح از همه قوی‌تر است که رهبران فعلی نظام برتری چشمگیری بر دیگر دولت‌ها داشته باشند (گریفیتس، ۱۳۹۱: ۵۳ - ۵۴).

۲. بررسی تاریخی تقابل استراتژیک ایالات متحده با چین

با توجه به مفروضات نظریه رئالیسم ظهور و سقوط، هر قدرتی به دنبال بیشینه کردن قدرت خود است که آمریکا و چین نیز به‌عنوان دو قدرت بزرگ از این قاعده پیروی می‌کنند. اما افزایش روزافزون قدرت چین در عرصه‌های گوناگون در دوره اخیر، باعث بروز نگرانی‌هایی برای آمریکا به‌عنوان دولت پیشرو در این زمان شده است. این مسئله باعث شروع دور جدیدی از روابط بین دو کشور از سال ۲۰۱۰ شده است. روابط بین آمریکا و چین از بعد از انقلاب کمونیستی ۱۹۴۹، فرازوفرودهای زیادی را تجربه کرده است که دوره‌های گوناگون آن به‌صورت مختصر در زیر بیان می‌شود.

۲-۱. دوره اول: ۱۹۷۲-۱۹۴۹ بی‌اعتمادی، تضاد ایدئولوژیک و رقابت استراتژیک

در این دوره به‌صورت عمومی نگاه دو کشور نسبت به یکدیگر تحت تأثیر مسائل ایدئولوژیک و رقابت‌های استراتژیک، خصمانه و متنافر است. اولین تماس آمریکا و چین در این دوره مربوط می‌شود به جنگ کره - - ۱۹۵۰ که در آن ۲۰۰ هزار سرباز چینی به نیروهای آمریکایی و سازمان ملل حمله برده و آن‌ها را تا مدار ۳۸ درجه عقب راندند. در نهایت قرارداد صلح در سال ۱۹۵۳ بین نمایندگان چین و کره شمالی از یک سو و آمریکا از سوی دیگر به امضا رسید (طاهری امین، ۱۳۷۰: ۲۳-۲۷). همچنین در این دوره اولین دور مذاکرات چین و آمریکا در سطح سفیر در ژنو انجام گرفت. تا سال ۱۹۷۰ که این مذاکرات قطع شد مجموعاً در طی پانزده سال، ۱۳۶ دور مذاکره بین طرفین برگزار شد.

در این دوره چین به صورت گسترده دست به آزمایش‌های نظامی و هسته‌ای زد تا اینکه در نهایت در سال ۱۹۶۴ اولین بمب اتمی خود را با قدرت ۲۰ کیلو تن اورانیوم غنی شده - معادل بمب هیروشیما - منفجر کرد. همچنین در سال ۱۹۶۶ اولین موشک هدایت‌شونده، در سال ۱۹۶۷ اولین بمب هیدروژنی و در سال ۱۹۷۱ اولین ماهواره علمی و تحقیقاتی خود را به فضا پرتاب کرد (طاهری امین، ۱۳۷۰: ۱۰۷-۹۷).

۲-۲. دوره دوم: ۱۹۸۹-۱۹۷۲ تلاش برای حل اختلافات در چارچوب مقاصد مشترک

در این دوره اولین ارتباطات رسمی بین دو کشور به وجود می‌آید. سفر ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا در ۲۱ فوریه سال ۱۹۷۲ و ملاقات با مائو و چوئن لای تحول بزرگی در روابط خارجی این دو کشور به وجود آورد. به اعتقاد کسینجر ریچارد نیکسون و مائو تسه تونگ در سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲، تماس‌های دیپلماتیک را نه به دلیل سازگاری بیشتر ایدئولوژی‌های آمریکا و چین با یکدیگر بلکه به علت ضرورت‌های ژئوپولیتیکی، از سر گرفتند (کسینجر، ۱۳۸۳: ۲۲۰). زمینه‌های این سفر با تلاش‌های کسینجر، وزیر خارجه آمریکا، و سفر محرمانه وی به همراه تیم پینگ‌پنگ آمریکا به چین فراهم آمد. در پایان سفر نیکسون به چین «اعلامیه شانگهای» بین وی و چوئن لای به امضا رسید. از این منظر آنچه باعث نزدیکی دو کشور شده بود، هشیاری رهبران آن‌ها نسبت به خطری مشترک بود. رهبران چینی، شاهد افزایش مخوف قدرت نظامی اتحاد شوروی شامل موشک‌های هسته‌ای و چهل لشکر مدرن رزمی متشکل از میلیون‌ها سرباز در امتداد مرزهای خود بودند. از طرفی آمریکا دلایل محکمی از نظر ژئوپولیتیکی برای نزدیکی به چین به منظور ایجاد توازن در برابر اتحاد شوروی - با هدف مهار آن یا القای اجبار، برای وارد شدن در مذاکرات جدی با مسکو- منزوی ساختن هانوی و از آن راه پایان دادن به جنگ ویتنام، حفظ اعتماد به نفس آمریکایی‌ها در میان عقب‌نشینی در دناک ارتش ایالات متحده از هند و چین و سرانجام نشان دادن قابلیت تحلیل نرفته آمریکا در زمینه فرمان راندن به محیط بین‌المللی داشت. سفر مجدد کسینجر به چین در ۱۹۷۳ و اعلام آمادگی برای تجدید روابط دو کشور، سفر وزیر امور خارجه آمریکا به چین در سال ۱۹۷۷، بیانیه مشترک دو کشور مبنی بر برقراری روابط سیاسی از اول ژانویه ۱۹۷۹، سفر دنگ شیائوپینگ، معاون نخست‌وزیر چین، در ۲۹ ژانویه ۱۹۷۹ به آمریکا، ملاقات سال ۱۹۸۴ ریگان با دنگ

شیائوپینگ در پکن و در نهایت دیدار بوش از پکن در سال ۱۹۸۹ در طول این دوره به منظور ارتقای روابط بین دو کشور صورت گرفت (طاهری امین، ۱۳۷۰: ۱۸۰-۱۲۱).

۲-۳. دوره سوم؛ ۱۹۸۹-۲۰۰۱ بسط مناسبات اقتصادی و تجاری

در دوره قبلی محور ارتباط بین آمریکا و چین و ملاقات بین مقامات دو کشور را تبادل نظر در زمینه برآوردهای ژئوپولیتیک بلندمدت، راهبردها و چگونگی استقرار نیروها در برمی گرفت و ارتباطات تجاری اندکی میان دو کشور برقرار بود. برقراری توازن در دوره قبل بین آمریکا و چین از سوی پنج رئیس جمهور از هر دو حزب با هماهنگی و اجماع در دو حزب در سطح راهبردها و سیاستها به اجرا درآمد. اما دو رویداد اجماع نظر حزب را از میان برداشت. نخستین رویداد سقوط کمونیسم بود که با چند انقلاب در اروپای شرقی طی سال ۱۹۸۹ آغاز شد و دو سال بعد با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به اوج خود رسید. دومین رویداد سرکوب خونین دانشجویان، در میدان تیان آن من بود. فروپاشی شوروی ترس مشترک را نابود ساخت و در همان حال شورش داخلی در چین، حمایت داخلی در آمریکا از سیاستی مبتنی بر مقاصد مشترک را تضعیف کرد. در این دوره مبنای سیاسی و روان شناختی روابط سازنده بین چین و آمریکا به تدریج سست شد. اما در همان حال که دولت کلینتون، در واقع روابط اقتصادی را با چین از طریق حمایت از عضویت در سازمان تجارت جهانی و برقراری روابط تجاری عادی، با این کشور مستحکم ساخت؛ اما هرگز یک دلیل منطقی و قانع کنندهی ژئوپولیتیکی را برای اقدامات خود ارائه نداد (کسینجر، ۱۳۸۳: ۲۳۱-۲۳۰).

بخش عمده‌ای از افکار عمومی آمریکا و کنگره بر رابطه بین روابط تجاری و حقوق بشر تأکید کرده‌اند. بر این مبنا روابط تجاری بهتر منوط به بهبود شرایط حقوق بشر است و در صورت وخامت شرایط حقوق بشر، به عنوان مجازات، روابط تجاری گسترش نمی‌یابد. با این حال کلینتون تأکید داشت که با افزایش که با افزایش ارتباطات در تمامی زمینه‌ها به ویژه در زمینه بازرگانی می‌تواند نظریات آمریکا را درباره مسئله حقوق بشر و سیاست‌های داخلی به چین بقبولاند. در این دوره تنش‌هایی هم بین آمریکا و چین در مورد مسئله تایوان به وجود آمد. در سال ۱۹۹۶ و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری تایوان، چین موشک‌هایی را در نزدیکی سواحل تایوان آزمایش کرد. این به منزله تهدیدی

پیشدستانه در برابر احتمال انتخاب لی تنگ‌های جدایی طلب بود. در واکنش به این اقدام آمریکا دو تیپ نظامی برای حمایت از تایوان به منطقه اعزام کرد (سازمند؛ ۱۳۹۰: ۱۸۱).

۴-۲. دوره چهارم؛ -۲۰۰۱ ۲۰۱۰ تلاش در جهت ایجاد اعتماد سازنده

روابط آمریکا و چین در این دوره تحت تأثیر حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا رقم می‌خورد. این حادثه نقطه عطفی بود که علاوه بر تأثیرگذاری بر سیاست خارجی آمریکا در قبال منطقه خاورمیانه، موجب شکل‌گیری فصل نوینی در روابط بین‌الملل و مناسبات بین‌المللی گردید (سازمند؛ ۱۳۹۰: ۱۸۹). پس‌از این رویداد سیاست آمریکا در مورد چین دگرگون گردید و نیازهای استراتژیک مقابله با تروریسم ایجاد نمود که بین قدرت‌های بزرگ همکاری و هماهنگی پدید آید. بر این اساس، مناسبات آمریکا و چین رو به توسعه نهاد و با ملاقات مکرر بین رؤسای جمهور دو کشور، به روابط همکاری سازنده انجامید. در ملاقات بین مقامات دو کشور راه‌های توسعه همکاری‌ها در زمینه‌های مقابله با تروریسم، گسترش مبادلات بازرگانی، امنیت منطقه‌ای و مسائل چندجانبه مورد گفتگو قرار می‌گرفت. چینی‌ها نیز مانند آمریکا بر این نظر بودند که اوضاع استراتژیک جهان، مخصوصاً مناسبات کشورهای بزرگ در جهتی کاملاً متفاوت با گذشته جریان یافته و همه کشورهای مهم باید برای مقابله مؤثر در برابر تروریسم به آمریکا یاری رسانند. برخی از پژوهشگران آمریکایی همچون پروفیسور لمپتون بر این نظر بودند که تروریسم «شالوده استراتژیک» جدیدی همانند آنچه در دهه ۱۹۷۰ برای مقابله با شوروی پدید آمده بود، بین چین و آمریکا فراهم آورده است (امیدوار نیا؛ ۱۳۸۲: ۲۰). در سال ۲۰۰۲ بوش در سی‌امین سالگرد سفر تاریخی نیکسون، به چین رفت و با مقامات این کشور دیدار کرد. در همین سال جیانگ زمین و هو جین تائو به آمریکا سفر کردند و برای همکاری در زمینه مسئله هسته‌ای کره شمالی به توافق رسیدند. در سال ۲۰۰۳ نیز چین میزبان مذاکرات شش‌جانبه در مورد فعالیت‌های هسته‌ای کره شمالی بود. که آمریکا هم در جمع این شش کشور قرار داشت (Lida, 2009: 87-97). البته برخی متخصصان در ایالات متحده در این دوره معتقد بودند که آمریکا باید تلاش کند تا با تکیه بر سیستم چندقطبی به وجود آمده در ابتدای قرن ۲۱، توازن قدرت را در شرق آسیا به گونه‌ای برقرار سازد که مانع تسلط چین بر این منطقه شود. این افراد معتقد بودند که از کشورهای روسیه، ژاپن و هند برای برقراری توازن قوا در برابر چین باید استفاده شود (Layne, 2008: 16).

۵-۲. دوره پنجم: ۲۰۲۵-۲۰۱۰ دوران رقابت استراتژیک

سیاست همکاری سازنده آمریکا در قبال چین که بر مبنای «اعتماد سازنده» طراحی شده بود بعد از ۲۰۱۰ تغییر پیدا کرد. ایالات متحده در سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۱۰ آسیا محوری را به عنوان اولویت خود مشخص کرده بود. استراتژی اعتماد استراتژیک که در زمان بوش وضع شده بود برای این بود که چین را تشویق نمایند تا یک نقش مسئولانه را در نظم بین‌المللی حاکم ایفا کند. حال آمریکایی‌ها در دکترین جدید خود مهار چین را مدنظر قرار داده‌اند تا از تبدیل شدن آن به یک هژمون منطقه‌ای جلوگیری کنند. بعد از این مشاهده می‌کنیم که سیاست‌های چین در قبال مسائل منطقه‌ای و جهانی تفاوت عمده‌ای با سیاست‌های مورد پذیرش آمریکا پیدا می‌کند که نمونه‌های آن را می‌توان در مورد پرونده هسته‌ای ایران و بحران سوریه مشاهده کرد.

۳. بررسی ابعاد رقابت استراتژیک چین و ایالات متحده در دوره کنونی

تغییر سیاست خارجی آمریکا در قبال چین به دلایل گوناگون رخ داده است که بررسی چرایی این تغییر و چرخش در سیاست آمریکا که مبتنی بر آسیا محوری است مسئله اصلی این مقاله است. بر اساس انگاره‌های واقع‌گرایی می‌توان ادعا کرد که همین تغییر رویکرد آمریکا باعث به وجود آمدن معمای امنیت در روابط دو کشور شده است (Layne, 2004: 57). طبق مفروضات واقع‌گرایی، افزایش قدرت هدف اصلی کشورها در سیاست بین‌الملل است که می‌تواند ضامن امنیت و بقای آن کشور باشد. آمریکا به عنوان دولت پیشرو در محیط بین‌المللی دارای منافع است که افزایش قدرت دولت‌های هم‌تراز و نزدیک به آمریکا می‌تواند جایگاه آمریکا را دچار خدشه کند. به همین منظور آمریکا در مقابل چین دست به اقدامات بازدارنده می‌زند که سیاست اتخاذ شده توسط آمریکا موسوم به آسیا محوری ذیل همین اقدامات بازدارنده تعریف می‌شود. به عبارت دیگر مهم‌ترین چالش‌های ایالات متحده برای جلوگیری از ظهور چین به عنوان دولت پیشرو بعدی و تصاحب جایگاه ایالات متحده همان ابعاد استراتژیک رقابت چین و آمریکا هستند. بدین معنا که این عرصه‌ها به عنوان مسیرهای رشد چشمگیر قدرت چین هستند که سیطره آمریکا را بر جهان به عنوان یک هژمون و یا قدرت برتر آشکارا به چالش می‌کشند. این در حالی است که ایالات متحده در این دوره به هیچ‌کدام از گزینه‌های جنگ، تغییر رژیم و

محاصره - یا استراتژی سد نفوذ که در مقابل شوروی سابق به کار گرفت - در مورد چین دسترسی ندارد (Tellis, 2014: 27-30).

این اقدامات بازدارنده ناشی از افزایش قدرت روزمره چین است که با گذشت زمان ظهور و بروز بیشتری یافته است. در مدت زمان طولانی سلطه واقع‌گرایی بر مطالعات روابط بین‌الملل، تعریف و کاربرد امنیت به شدت محدود و مضیق بود که ماهیتاً آن را مرتبط با قدرت نظامی می‌دید بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم، عبارت «امنیت ملی» جعل شد تا توصیف‌کننده حوزه‌ای از سیاست عمومی باشد که معطوف به صیانت از استقلال و آزادی عمل دولت است. با توجه به اینکه امنیت ملی مترادف با امنیت فرض گردید، در نتیجه با نیاز کشورها برای حفظ استقلال سیاسی و آزادی در تصمیم‌گیری ملی نیز مرتبط دانسته شد. ابزارهای لازم برای پیگیری و تأمین این اهداف، نیروهای مسلح، دستگاه دیپلماسی و کارگزاری‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی بودند. علاوه بر این سایر ابزارهای نفوذ مانند قدرت اقتصادی یا توان نمادین کشور متجلی در نفوذ فرهنگی نیز می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد. با این وجود دیپلماسی و جنگ متعارف به‌عنوان ابزارهای اصلی قلمداد می‌شدند که کشورها به‌وسیله آن‌ها تلاش می‌کردند تا خود را در برابر تهدیدات ناشی از نیروهای نظامی سایر کشورها حفظ و حراست کنند (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۸). اما پس از آن به تدریج و با ظهور نگاه‌های جدید در دهه ۱۹۸۰ در نظریه واقع‌گرایی دیگر مفهوم قدرت با حجم نیروی نظامی به معنای صریح کلمه مترادف نبوده و یا به‌ندرت مترادف است. واقع‌گرایان می‌گویند قدرت پدیده‌ای چندبعدی است و دارای هر دو مؤلفه‌ی نظامی و غیرنظامی است. نظریه‌پردازان واقع‌گرا چارچوب‌هایی برای دسته‌بندی عناصر قدرت ملی تدوین کرده‌اند که مرکب از عوامل کیفی و کمی است. رابرت گلیپین قدرت را شامل توانایی‌های نظامی، اقتصادی و فناوری می‌داند و چارلز کیندلبرگر نیز در تحلیلی پیرامون ابعاد اقتصادی سیاست بین‌الملل و ابعاد سیاسی اقتصاد بین‌الملل به ارزیابی قدرت در بافت به هم تنیده اقتصادی و سیاسی آن می‌پردازد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۳: ۲۱۲-۲۱۸). در نتیجه می‌توان از ابعاد مختلف قدرت سخن گفت که به فراخور زمان اشکال متفاوتی به خود می‌گیرند. در این زمان می‌توان از افزایش قدرت چین در پنج حوزه به‌صورت چشمگیر سخن گفت که باعث اتخاذ سیاست آسیا محور به‌وسیله آمریکا شده و در آینده نیز محور اصلی رقابت‌های استراتژیک این دو کشور خواهد بود. در ادامه به بررسی این پنج حوزه می‌پردازیم:

۴. قدرت اقتصادی

قدرت اقتصادی ناشی از سرانه تولید ناخالص داخلی GDP، سهم GDP از مجموع GDP جهان، سرانه درآمد ناخالص ملی، میزان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی و مجموعه ذخایر مالی بین‌المللی به دلار است (زرقانی، سید هادی، ۱۳۸۸: ۲۱۶). که چین در همه این شاخص‌ها در دهه‌های اخیر رشد بسیار بالایی را تجربه کرده است. در حال حاضر نیز چین بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی با سهمی نزدیک به ۱۲ درصد تقاضای جهانی است. رشد اقتصادی ۸ درصدی برای این کشور بعد از اصلاحات اقتصادی دنگ شیائو پینگ محقق شد. بسیاری از اقتصاددانان پیش‌بینی می‌کنند که با تداوم این رشد اقتصادی، چین در سال ۲۰۲۵ بتواند خود را به‌عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا معرفی کند (khan, 2010: 109-110). همچنین در گزارش روند جهانی که توسط شورای ملی اطلاعات آمریکا در سال ۲۰۱۲ منتشر شده است تصریح شده که چین ظرف دو دهه به‌عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان از آمریکا پیشی خواهد گرفت (National Intelligence Council, 2012). در پایان ماه مارس ۲۰۰۱، "جاستین لین"، نایب‌رئیس بانک جهانی در مجمع توسعه اقتصادی چین - هنگ‌کنگ - اعلام کرد اقتصاد چین تا سال ۲۰۳۰ تبدیل به برترین اقتصاد جهان خواهد شد (Bosworth & others, 2010: 38). در زمان نسبتاً کمی، چین تبدیل به برترین شریک تجاری ژاپن، استرالیا، کره جنوبی و قزاقستان و حتی برزیل و آفریقای جنوبی - تنها پس از ۱۳ سال از گذشت آغاز روابط دیپلماتیک بین چین و آفریقای جنوبی - شد. در رده‌بندی ۵۰۰ شرکت برتر جهان، نه‌تنها در سال ۲۰۰۵ یک شرکت مستقل چینی توانست جزو ۲۰ شرکت برتر قرار گیرد، بلکه در سال ۲۰۱۰، سه کمپانی که مرکز فعالیت آن‌ها در پکن بود، در بین ۱۰ شرکت اول جای گرفتند (گاست، ۱۳۹۰).

بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا یعنی کسی که می‌تواند سرنوشت و آینده اقتصادی جهان را رقم بزند و مدیریت بازار جهانی را بر عهده بگیرد. این مسئله می‌تواند بر سرنوشت اقتصادی دیگر کشورها تأثیر جدی داشته باشد. همان‌طور که آمریکایی‌ها نیز در حال حاضر همین کار را می‌کنند. بدین معنی که چون آمریکا قدرتمندترین اقتصاد دنیا را دارد می‌تواند تحریم‌های یک‌جانبه اقتصادی را اعمال کند چراکه به‌عنوان اقتصاد مادر در کل دنیا شناخته می‌شود و دیگر کشورها ناچارند که به قواعد آمریکایی بازار توجه نمایند. بسیاری

از متفکران اقتصاد بین‌الملل در حال حاضر سخن از تولد اجماع پکن در مقابل اجماع واشنگتن می‌گویند (Ramo, 2004 & Hasmath, 2014). در دوره اخیر رقابت آمریکا و چین در حوزه اقتصاد بسیار سخت و نفس‌گیر است، در حالی که آمریکایی‌ها از پیشرفته‌ترین فناوری‌ها برخوردارند، چینی‌ها سعی می‌کنند با تولید انبوه کالاهای ارزان‌قیمت بازار جهانی را به تسخیر خود در بیاورند. شرکت‌های خارجی که وارد چین می‌شوند علاوه بر دستیابی به نیروی کار ارزان علاقه‌مندند بتوانند به بودجه کلان امنیتی و مدیریتی این کشور نیز دست یابند اما چینی‌ها بر اساس پیمانگی که در سازمان تجارت جهانی^۱ امضاء کرده‌اند، دسترسی بسیار کمتری را در این حوزه به شرکت‌های خارجی نسبت به صنعت بیمه و بانکداری می‌دهند (Yueh, 2010: 220).

همچنین چینی‌ها در تلاش‌اند تا با فراهم آوردن تسهیلات ویژه برای سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های علمی به فناوری‌های جدید نیز دست پیدا کنند. علاوه بر این‌ها نگرانی از انتقال فناوری و منابع مالی به حوزه نظامی نیز به صورت جدی وجود دارد (Kennedy, 2015).

۵. قدرت نظامی

چین در دهه‌های اخیر اقدام به نوسازی در ارتش و نیروهای نظامی خود کرده است. چه از نظر فناوری تسلیحاتی و چه از نظر سازمان نیروهای دفاعی دست به ابداعات نوینی زده است (کندی، ۱۳۸۵: ۶۲۳). این نوسازی و تحرکات نظامی چین به گونه‌ای بوده است که باعث شد در گزارش استراتژی دفاعی آمریکا در ژانویه ۲۰۱۲ به شکل عمده به بررسی چگونگی برخورد آمریکا با تهدیدهای آینده چین پرداخته شود. در حال حاضر در یک فرایند منطقی، چین به موازات افزایش رشد اقتصادی، توجه زیادی را به ارتقاء صنایع نظامی خویش نموده است. با افزایش بودجه نظامی، این کشور موفق شده تا فن‌آوری‌های بومی کشور را در حوزه‌های دفاعی و نظامی بهبود بخشد. هزینه‌های نظامی چین در سال ۲۰۱۳ تا حدود ۱۱۴.۶۷۶ میلیارد دلار افزایش داشته است. این نکته را نیز باید افزود که هزینه‌های دفاعی این کشور به طور سالیانه در حال افزایش است؛ به طوری که در سال ۲۰۱۲ به میزان ۱۱۳.۶ میلیارد دلار صرف امور نظامی در این کشور گردید که تقریباً ۱۱.۶ درصد بیشتر از هزینه‌های سال ۲۰۱۱ به حساب می‌آید. در این زمینه بسیاری از رسانه‌ها

1. WTO

پیش‌بینی نموده‌اند که تاکنون مخارج نظامی این کشور از رقم ۲۳۸.۲ میلیارد دلار فراتر رفته است و برخی طرح‌های نظامی خود را به‌صورت پنهانی پیش می‌برد، به‌گونه‌ای که نشانه‌هایی مبنی بر ساخت ناوهای هواپیمابر مدرن و نسل پنجم هواپیماهای نظامی به‌وسیله آن به چشم می‌خورد. حتی پنتاگون نیز به روندهای نوسازی نیروهای موشکی چین، ساخت زیردریایی‌های جدید توسط این کشور و افزایش قابلیت‌های سلاح‌های هسته‌ای اذعان نموده است (Office of the Secretary of Defense, 2015).

در حال حاضر چینی‌ها موشک‌های قاره‌پیمایی در اختیاردارند که قادر است خاک آمریکا را مورد اصابت قرار دهد. موشک‌های کروز چینی بردی معادل سه برابر مشابه آمریکایی خود دارند. علاوه بر این چینی‌ها موشک‌هایی دارند که می‌تواند به‌وسیله آن‌ها ماهواره‌ها را مورد اصابت قرار دهند، اولین سری از این نوع موشک‌ها را در حدود شش سال پیش با هدف قرار دادن یک ماهواره هواشناسی مورد آزمایش قرار دادند (Lin & Singer, 2015A). سال گذشته نیز دو کشتی نیروی دریایی چین - یک ناوشکن مجهز به موشک هدایت‌شونده‌ی چانگ چون، و یک ناوچه، شانگزو- وارد بندرعباس ایران شدند و یک رزمایش مشترک چهارروزه با نیروهای دریایی ایران آغاز کردند که اولین حضور چین با کشتی نظامی در بندرعباس بود. این مسئله به اعتقاد بسیاری از کارشناسان نشان‌دهنده تمایل چین برای مشارکت راهبردی در منطقه است (Singh, 2014).

در عرصه فضایی نیز چین پیشرفت‌های زیادی را در سال‌های گذشته تجربه کرده است و همچنان برنامه‌های جاه‌طلبانه‌ای را پیگیری می‌کند. پروژه موقعیت‌یابی «بایدو ۲»^۱ با ۳۵ ماهواره از ابتدای سال ۲۰۱۵ کلید خورد. این سامانه چین را از سامانه جی‌پی‌اس^۲ آمریکا بی‌نیاز خواهد کرد و می‌تواند به‌عنوان جانشینی برای آن در عرصه موقعیت‌یابی بین‌المللی تلقی شود. چین همچنین برنامه‌ای را برای مدیریت زباله‌های فضایی تدارک دیده چراکه تنها در سال ۲۰۱۴ این کشور ۳۰ ماهواره خود را به دلیل برخورد زباله‌های فضایی از دست داده است. علاوه بر ۱۳۰ ماهواره‌ای که سلطه فضایی چین را در آینده‌ای نه‌چندان دور رقم خواهند زد، این کشور برنامه‌های دیگری نظیر ارسال کاوشگرهایی به مریخ و مشتری، یک ایستگاه فضایی بزرگ، موشک‌های ۱۳۰

1. Beidou 2
2. GPS

تنی، سفینه‌های فضایی الکتریکی و سامانه‌های پرتابگر قابل‌استفاده مجدد نیز در دستور کار خود دارد (Lin & Singer, 2015B).

گروه بررسی مناسبات اقتصادی و امنیتی آمریکا و چین در ماه نوامبر سال ۲۰۱۵ در گزارش سالانه خود بیان کرد که چین پس از دهه‌ها سرمایه‌گذاری مستمر و اولویت‌دهی به برنامه فضایی خود به یکی از قدرتهای برتر جهان در عرصه فضایی تبدیل شده است. این گزارش تأکید می‌کند که برنامه فضایی چین دارای دو بعد نظامی و غیرنظامی است. با این حال این کشور همچنان از لحاظ قدرت فضایی پس از آمریکا و روسیه در رتبه سوم قرار دارد (David, 2015).

۶. قدرت سیاسی

یکی از موارد افزایش قدرت چین، ایفای نقش مسئولانه در محیط بین‌الملل و عملکرد مستقل این کشور به‌عنوان یک قدرت بین‌المللی است. رویکرد چین در جهت مخالفت با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و مخالفت با راه‌حل و روندهای غربی برای حل مسائل و مشکلات منطقه‌ای و جهانی در حال حاضر نمود و ظهور بیشتری پیدا کرده است. یکی از موارد مقابله با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و اتخاذ سیاست‌های مستقل، سازمان همکاری شانگهای است. چین سعی دارد با تقویت هرچه بیشتر سازمان همکاری شانگهای، از آن به‌عنوان اهرم قدرت استفاده کند. این کشور نقش تعیین‌کننده‌ای در سازمان همکاری‌های شانگهای دارد از جمله تعیین خط‌مشی‌ها، تبدیل پیمان شانگهای به سازمانی نهادینه و حمایت مستقیم از پروژه‌ها و برنامه‌های آن (Guang, 2008: 249). از دیدگاه چین، این سازمان می‌تواند به گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی چین در منطقه آسیای مرکزی منجر شده و عمق استراتژیک چین را در هنگام مقابله با ناآرامی‌های احتمالی در آینده، در استان سین کیانگ، افزایش دهد. از سویی دیگر این سازمان می‌تواند ابزار مناسبی برای مقابله چین با سیاست‌های آمریکا در آسیای مرکزی محسوب شود. این کشور همواره با تصریح بر این امر که کشورهای منطقه می‌توانند مشکلات منطقه‌ای خود را در قالب همگرایی منطقه‌ای حل کنند، تلاش کرده است تا بدین‌وسیله مانع گسترش حضور و نفوذ هرچه بیشتر ایالات‌متحده در منطقه به بهانه مبارزه با تروریسم شود (حاجی یوسفی و الوند، ۱۳۸۷: ۱۸۱-۱۸۰).

مورد دیگری که به نقش‌آفرینی چین در روندهای جهانی خارج از چارچوب‌های مورد پذیرش آمریکا اشاره دارد، گروه بریکس است. این اصطلاح از سال ۲۰۰۹ یعنی همزمان با برگزاری نخستین اجلاس سران کشورهای بریکس در روسیه، علاوه بر معنای اقتصادی از ماهیتی سیاسی نیز برخوردار شد و وارد ادبیات روابط بین‌الملل و سیاست جهانی شد. بریکس با برخورداری از ۲۵ درصد سرزمین و ۴۰ درصد جمعیت، حدود ۱۴.۵ درصد تولید ناخالص و ۱۲.۸ درصد تجارت جهانی را در اختیار دارد و پیش‌بینی می‌شود تا ۲۰۵۰، بازیگر اقتصادی مهم جهان را تشکیل دهد. نگاهی گذرا به موقعیت کشورهای عضو بریکس، روشن‌گر مختصات، جایگاه و چشم‌انداز آینده این گروه‌بندی نوظهور در اقتصاد و سیاست جهانی است. چین مهم‌ترین بازیگر بریکس محسوب شده و این گروه‌بندی، سرشتی چین محور دارد. تغییر محیط بین‌الملل، تقویت هویت بین‌المللی، افزایش قدرت اثرگذاری و چانه‌زنی و رویارویی با تصویر منفی از چین، از جمله مهم‌ترین اهدافی هستند که چین از رهگذر همکاری با بریکس پی‌جویی می‌نماید (سلیمان پور و مولایی، ۱۳۹۲: ۱۸-۱۶).

سیاست‌های اتخاذی چین در مسئله بحران سوریه آخرین نمونه‌ای است که می‌توان آن را نمایش قدرت و بازی مستقل چین در محیط بین‌الملل تفسیر کرد. منطق کنش چین در بحران سوریه نشان از تغییر عمده در سنت دیپلماسی بی‌سروصدای این کشور دارد. سنتی که قبل از این عدم دخالت در بحران‌های بین‌المللی به‌منظور پیشبرد برنامه‌های توسعه‌ای را سرلوحه خود قرار داده بود. تعداد دفعات و استفاده مکرر چین از حق وتو در بحران سوریه نشان از عملکرد متفاوت این کشور در بحران سوریه و تلاش برای شکل‌دهی به مسیری متفاوت از غرب برای حل بحران است. در حالی که چین در مجموع ۹ مرتبه از حق وتو استفاده کرده است، چهار مرتبه آن در بحران سوریه و با فاصله زمانی کم اتفاق افتاده است. پکن در این بحران تنها به بیان مخالفت خود بسنده نکرد، بلکه تلاش نمود تا نقشی ایجابی نیز در روند حل و فصل این بحران ایفا نماید. در همین راستا، از ابتدا نماینده ویژه این کشور در امور خاورمیانه وارد رایزنی با طرف‌های درگیر در سوریه و نیز کشورهای مؤثر در این بحران شد و رویکرد چین را برای آنان تشریح کرد. بیان پیشنهادها و راه‌حل‌های چین برای حل این بحران در راستای مسیر متفاوت چین برای حل این بحران قرار داشت، مسیری که در آن بر حل و فصل سیاسی بحران، گفتگوی نیروهای درگیر در سوریه با یکدیگر و حمایت جامعه بین‌المللی از این گفتگوها تأکید می‌کرد (شریعتی نیا، ۱۳۹۳: ۱۲).

۷. قدرت فرهنگی

قدرت فرهنگی یکی از مظاهر قدرت در دنیای امروز به حساب می‌آید و نظریه پردازان واقع‌گرا نیز با وجود تأکیدی که به وجوه کمی قدرت مانند قدرت نظامی و اقتصادی دارند، قدرت نرم که می‌تواند شامل ایدئولوژی و فرهنگ اصیل باشد، را نیز جزو مؤلفه‌های شکل‌دهنده به قدرت واحدهای ملی به حساب می‌آورند. خاستگاه هویت مردمان چین از دو عامل نژاد و بن‌مایه‌های تاریخی - فرهنگی نشأت گرفته است (Kelly, 2006: 416). چین کشوری با تمدن چند هزارساله و دارای فرهنگی بسیار غنی است. فرهنگ حاکم بر این کشور دارای ویژگی‌هایی است که باعث قدرتمند شدن این کشور می‌شود؛ از جمله این موارد کار و تلاش زیاد و قناعت است که این عناصر ریشه در عقاید باستانی چینیان و به خصوص آئین کنفوسیوسی دارد. در این آیین بر اجرای اصول عادلانه در زندگی تأکید شده است که از جمله آن‌ها می‌توان به اصل شو اشاره کرد که بیان می‌کند: «آنچه بر خود روا نمی‌داری بر دیگران روا مدار» (پیرویان، ویلیام، ۱۳۸۱: ۲۸۵). در مجموع آیین کنفوسیوسی مبتنی بر اصول اخلاقی مدارا و صلح‌آمیز است که سیاست‌گذاران چینی در عرصه سیاست داخلی و خارجی به ترویج آن می‌پردازند. در عرصه داخلی شهروند چینی بر اساس این مؤلفه‌ها هویت پیدا می‌کند و در سیاست خارجی هم چینی‌ها اصول آئین کنفوسیوسی را به‌عنوان ویژگی‌های اصلی ملت و دولت چین برند سازی می‌نمایند. این روند مخصوصاً از زمانی که ایالات متحده پروژه چین هراسی را کلید زد به‌عنوان پادزهری مؤثر در سیاست خارجی چین مورد تأکید بیشتر قرار گرفت. سیاستمداران و رسانه‌های چینی مرتباً به ویژگی‌های صلح‌آمیز و انسان‌مدارانه فرهنگ چینی استناد می‌کنند و آن را گزینه‌ای مناسب برای مبنا قرار گرفتن در تأمین صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد می‌نمایند. از سوی دیگر زبان چینی به دلیل اقتصاد قدرتمند چین به تدریج در حال تبدیل شدن به زبان تجاری دنیا است (لی، ۱۳۹۰: ۱۴۲). مجموعه این عوامل می‌تواند قدرت نرم چین را در مدت نه‌چندان طولانی به تهدیدی جدی برای هژمونی فرهنگی آمریکا تبدیل کند.

۸. قدرت سایبری

انسان‌ها از دیرباز در دو حوزه زمین و دریا زندگی کرده و به رقابت و جنگ می‌پرداختند؛ در سال ۱۹۰۳ بشر توانست آسمان را نیز به قلمرو خود اضافه کند و در سال ۱۹۵۷ فضا نیز

به عرصه رقابت و نبرد انسان‌ها اضافه شد اما همه این‌ها حوزه‌هایی طبیعی بودند. برخلاف همه این‌ها حوزه سایبر زمینهای بشر ساخته برای حیات و رقابت انسان‌ها است. این حوزه دارای دو بخش فیزیکی و مجازی است که بخش فیزیکی آن شامل ماهواره‌ها، کابل‌ها، رایانه‌ها، رتورها، پردازنده‌ها و... می‌شود. و بخش مجازی آن حاصل ارتباط الکترونیکی است که داده‌ها به‌وسیله بخش فیزیکی انتقال یافته، پردازش شده و ذخیره می‌شوند (Jones, 1994: 1-4). این حوزه انسان‌ساخت در دنیای امروز به بخش جدایی‌ناپذیری از حیات بشر تبدیل شده است به‌گونه‌ای که پنجمین ساحت مطالعات استراتژیک را به خود اختصاص داده است. چینی‌ها نیز در این زمینه به رقابت با ایالات متحده پرداخته و توانسته‌اند جایگاه ویژه‌ای در این حوزه نیز در دنیا به دست آورند. آمریکایی‌ها پیش از این ادعا کرده بودند که روزانه میلیون‌ها حمله سایبری علیه آمریکا صورت می‌گیرد که ۹۸ درصد آن‌ها از چین سازمان‌دهی می‌شود. در این رابطه یکی از سناتورهای آمریکایی می‌گوید: «یک حمله سایبری به آمریکا می‌تواند همچون یک حمله نظامی، یا حتی فراتر از آن، به بانک‌ها، ارتباطات، اقتصاد و حمل‌ونقل ما آسیب برساند.» همچنین وابستگی شدید ارتش و حکومت آمریکا به فناوری‌های ارتباطی و سایبری به‌عنوان پاشنه آشیل آمریکا در جنگ‌های نامتقارن آینده ذکر شده است (Spade, 2012). این در حالی است که ۴۰ درصد از شبکه اینترنت چین که عمدتاً ارتباط زیرساخت‌های حیاتی این کشور را تأمین می‌کند، اینترنت ملی بوده و امکان حمله به آن از خارج از کشور وجود ندارد و در صورت بروز تهدیدات سایبری، زیرساخت‌های این کشور از حملات احتمالی مصون خواهد بود. آمریکایی‌ها نیز اعلام کرده‌اند که حق قطع اینترنت را برای دفاع از خود در مقابل حملات سایبری محفوظ می‌دانند و در این رابطه قانونی را در آمریکا به تصویب رسانده‌اند که رئیس‌جمهور آمریکا می‌تواند فرمان قطع اینترنت را صادر نماید. از سوی دیگر مسئولیت حفظ امنیت سایبری و شبکه‌های دولتی به پنتاگون واگذار شده است. بر طبق این قانون، هرگونه اقدام علیه سامانه‌ها و شبکه‌های نهادهای این کشور از سوی هر کشور یا گروه غیردولتی، اقدام جنگی محسوب شده و نیروهای آمریکایی مجاز خواهند بود با حمله نظامی به کشور مبدأ حملات و یا محل اقامت گروه حمله‌کننده، پاسخ دهند. وزیر دفاع آمریکا پیش از این ادعا کرده بود که: «تهدیدهای سایبری علاوه بر آسیب زدن به سامانه‌های کامپیوتری و از بین بردن اطلاعات، می‌تواند پیامدهای خطرناکی برای آمریکا

در برداشته باشد.» وی گفته است که آمریکا از لحاظ امنیت سایبری در موقعیت پیش از ۱۱ سپتامبر است و مهاجمان در حال توطئه هستند و پنتاگون باید آماده باشد در فضای سایبری به مهاجمان بالقوه حمله پیشدستانه کند. این در حالی است که چین از زمان به قدرت رسیدن شی جین پینگ به عنوان رئیس جمهور جدید این کشور در سال ۲۰۱۲ به شتاب ویژه‌ای به برنامه توسعه سایبری خود بخشیده است. شی اعلام کرده است که حوزه سایبر یکی از اولویت‌های ملی چین است و باید به اندازه حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و نظامی به آن پرداخته شود (Lewis & Hansen, 2014).

نتیجه

تغییر سیاست خارجی آمریکا در مواجهه با چین بعد از ۲۰۱۰ ناشی از احساس خطر آمریکا در قبال قدرت گرفتن چین است. آمریکا به عنوان دولت پیشرو در محیط جهانی پیشرو بودن، امنیت و منافع خود را در جلوگیری از افزایش قدرت روزافزون چین می‌داند. قدرتی که می‌تواند در آینده زمینه جایگزینی چین به جای آمریکا به عنوان قدرت برتر جهانی را فراهم آورد. در زمینه اقتصادی به عنوان یکی از مؤلفه‌های شکل‌دهنده به قدرت، چین رشد زیادی داشته که پیش‌بینی نهادهای آمریکایی حاکی از آن است طی سال‌های آینده چین به بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا تبدیل خواهد شد. در حال حاضر بسیاری از تحلیل‌گران روابط بین‌الملل سخن از تولد اجماع پکن در مقابل اجماع واشنگتن می‌گویند که به معنی نظم چینی اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. این رشد قدرت اقتصادی در کنار رشد قدرت نظامی و صرف بودجه‌های کلان در این زمینه می‌تواند نشانه‌های معناداری برای تحلیل‌گران باشد؛ رشد قدرت نظامی چین نیز در دوره اخیر بسیار پرشتاب بوده است به گونه‌ای هزینه‌های نظامی این کشور در سال ۲۰۱۳ تا حدود ۱۱۴٫۶۷۶ میلیارد دلار افزایش یافت. که می‌توان رشد سالانه ۱۱ درصد را نسبت به سال پیش از آن مشاهده کرد. در عرصه فناوری‌های نظامی نیز چین دستاوردهای قابل توجهی را داشته است به طوری که موشک‌های کروز چینی سه برابر نمونه مشابه آمریکایی برد دارند. در کنار این امر چین به سومین قدرت فضایی جهان تبدیل شده است و برنامه‌های جاه‌طلبانه‌ای را در این حوزه در پیش گرفته است که از جمله آن‌ها می‌توان به سرمایه‌گذاری برای ساخت یک ایستگاه فضایی بزرگ، آغاز به کار پروژه موقعیت‌یاب بایدو ۲ و همچنین پروژه‌هایی برای مدیریت

زباله‌های فضایی اشاره کرد. در کنار این موارد باید به قدرت سیاسی و ظهور چین به عنوان یک بازیگر مستقل و مؤثر در عرصه بین‌الملل اشاره داشت. نمونه‌هایی از تلاش‌های چین برای شکل‌دهی به مسیرهایی متفاوت از غرب در حل مسائل بین‌المللی را می‌توان در نقش‌آفرینی‌های چین در پیمان همکاری‌های شانگهای و گروه بریکس مشاهده کرد. اما مسئله مهم‌تر سیاستی است که چین برای حل بحران سوریه اتخاذ کرده است و نشان از تغییر سیاست عدم‌مداخله و دیپلماسی بی‌سروصدای چین در محیط بین‌المللی دارد. قدرت نرم و فرهنگ اصیل چینی نیز یکی از موارد به چالش کشیده شدن هژمونی غرب است که شرایط را برای ظهور چین به عنوان یک ابرقدرت فراهم کرده است. فرهنگ مبتنی به آئین کنفوسیوسی که ترویج‌دهنده صلح و آرامش است، توانسته برند بسیار مناسبی برای چینی‌ها تحت عنوان ظهور مسالمت‌آمیز فراهم آورد و مانعی اساسی در برابر پروژه چین هراسی آمریکا به وجود آورد. همچنین پیشرفت‌های شگرف چین در زمینه سایبری و شتاب بالای آن‌ها زنگ خطر را برای آمریکایی‌ها به صدا درآورده است. این مسئله بدین دلیل است که چینی‌ها بخش زیادی از اینترنت خود را درون شبکه‌ای ملی محصور کرده‌اند اما ایالات متحده به سرورهای جهانی وابسته است که در دسترس حمله چینی‌ها قرار دارد. دولت چین از سال ۲۰۱۲ توجه ویژه‌ای را به بخش سایبری نموده که موجب شتاب کم‌سابقه برنامه سایبری این کشور شده است رئیس‌جمهور شی حوزه سایبر را یکی از اولویت‌های ملی کشور اعلام کرده است. با نگاهی واقع‌گرایانه و مبتنی بر واقع‌گرایی ظهور و سقوط، این موارد می‌تواند پیشرو بودن و امنیت آمریکا را تهدید کند که به همین منظور آمریکا به اقدامات بازدارنده دست زده است. سیاست چرخش به سوی آسیا و آسیا محوری واکنشی است که آمریکا به این افزایش قدرت چین نشان داده است و علت این تغییر استراتژی آمریکا را باید در افزایش قدرت چین دانست.*

کتابنامه

منابع فارسی

- امیدوار نیا، محمدجواد. (۱۳۸۲). «چین در شرایط نوین جهانی»، *نامه دفاع*، ۱ (۱)، صص ۸۷-۱۱۲.
- بیلیس، جان و اسمیت، استیو. (۱۳۸۸). *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- پیرویان، ویلیام. (۱۳۸۱). *سیر تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان*. تهران: انتشارات سمت.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد و الوند، مرضیه سادات. (۱۳۸۷). «ایران و سازمان همکاری شانگهای: هژمونی و ضدهژمونی»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، (۱۰)، صص ۱۶۳-۱۹۴.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال. (۱۳۹۱). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: انتشارات سمت.
- دوئرته، جیمز و فالتزگراف، رابرت. (۱۳۸۳). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: نشر قومس.
- زرقانی، سید هادی. (۱۳۸۸). *مقدمه‌ای بر قدرت ملی*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سازمند، بهاره. (۱۳۹۰). *سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ*. تهران: انتشارات موسسه ابرار معاصر.
- سلیمان پور، هادی و مولایی، عبادالله. (۱۳۹۲). «قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام بین‌الملل»، *فصلنامه روابط خارجی*، ۵ (۱۷)، صص ۷-۳۴.
- شریعتی نیا، محسن. (۱۳۹۱). «منطق کنش چین در بحران سوریه». *مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی*. گزارش راهبردی.
- شیهان، مایکل. (۱۳۸۸). *امنیت بین‌الملل*. ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- طاهری امین، زهرا. (۱۳۷۰). *تقویم تحولات چین*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- قوام، عبدالعلی. (۱۳۹۲). *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌المللی*. تهران: انتشارات سمت.
- کندی، پل. (۱۳۸۵). *پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ*. ترجمه عبدالرضا غفرانی. تهران: انتشارات اطلاعات.
- کیسینجر، هنری. (۱۳۸۱). *دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱*. ترجمه ابوالقاسم راه چمنی. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

گریفیتس، مارتین. (۱۳۸۸). *دانشنامه سیاست بین‌الملل و سیاست جهان*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
 گریفیتس، مارتین. (۱۳۹۱). *نظریه روابط بین‌الملل برای سده بیست و یک*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
 گاست، دیوید. (۱۳۹۰). قدرت ظریف چین در مقابل قدرت هوشمند آمریکا. موسسه چشم‌انداز توسعه و امنیت. بازیابی شده از: <http://www.idsp.ir/fa/pages/?cid=۱۷۷۶> (دسترسی ۱۳۹۴، ۱۲ آذر)
 لی، مینگ‌جینگ. (۱۳۹۰). *قدرت نرم چین*. ترجمه عسگر قهرمان پور. تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.

منابع انگلیسی

- Anieri, Paul D. (2010), *International Politics*. Florida: Wadsworth.
- Bosworth, Barry & Collins, Susan M & Flaaen, Aaron. (2010). *Trading with Asia's Giant*. In: *Emerging Giants: China and India in the World Economy*, Edited by Eichengreen, Barry & Gupta, Poonam & Kumar, Rajiv, New York: Oxford University Press.
- David, Leonard. (2015), China's Space Prowess Could Challenge Decades of US Dominance: Report, Space Insider, Available at: <http://www.space.com/31160-china-space-prowess-rivals-us-dominance.html> (accessed on October 28, 2015)
- Guang, Pan. (2008). *China in the Shanghai Cooperation Organization*. In: *China and the New International Order*, Edited by Gungwu, Wang & Yongnian, Zheng. China Policy Series. New York: Routledge.
- Hasmath, Reza. (2014). *White Cat, Black Cat or Good Cat: The Beijing Consensus as an Alternative Philosophy for Policy Deliberation? The Case of China*. London: Department of Social Policy and Intervention University of Oxford.
- Jones, Steven G. (1994). *Cyber Society*, London: SAGE Publication.
- Kennedy, Scott. (2015). *Made in China 2025*, Center for Strategic and International Studies. Available at: <http://csis.org/publication/made-china-2025> (accessed on October 24, 2015)

- Kelly, David A. (2006). *Politics of Identity in Post-reform China*. In: Managing Globalization: lessons from China and India. Edited by Kelly, David A. & Rajan, Ramkishan S. & Goh, Gillan H.L. London: World Scientific Publishing Co.
- Khan, Haider A. (2010). *China's Development Strategy and Energy Security*. In: The Rise of China and India, Edited by Santos-Paulino, Amelia U. & Wan, Guanghua, London: Palgrave Macmillan.
- Layne, Christopher. (2004). *China's Role in American Grand Strategy: Partner, Regional Power or Great Power Rival*. In Jim Rolfe (ed), The Asia-Pacific: A Region in Transition. Honolulu: Asia-Pacific Center for Security Studies.
- Layne, Christopher. (2008). *China's Challenge to US Hegemony*. Philadelphia: Current History.
- Lewis, James A & Hansen, Simon. (2014). *China's cyber power: International and domestic priorities*. Australian Strategic Policy Institute, Special Report.
- Lida, Masafumi. (2009). *China's Shift: Global Strategy of the Rising power*, Japan: The National Institute for Defence Studies.
- Lin, Jeffrey & Singer, P.W (2015A), China Shows Off Its Deadly New Cruise Missiles. Popular Science. Available at: <http://www.popsci.com/china-shows-its-deadly-new-cruise-missiles> (accessed on October 23, 2015)
- Lin, Jeffrey & Singer, P.W (2015B). China Showcases Plans to Become the Leading Space Power. Popular Science. Available at: <http://www.popsci.com/china-show-cases-space-plans> (accessed on October 23, 2015)
- Ramo, Joshua Cooper (2004), *the Beijing Consensus*, London: The Foreign Policy Centre.
- Spade, Jayson M. (2012). *Information as Power: China's Cyber Power and America's National Security*. Pennsylvania: U.S. Army War College Carlisle Barracks.

Singh, Michael (2014). China's Military Presence in the Gulf, Wall Street Journal,
Available at:

<http://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/chinas-military-presence-in-the-gulf> (accessed on October 26, 2015)

Tellis, Ashley J. (2014). *Balancing without Containment: an American Strategy for Managing China*. Washington: Carnegie Endowment for International Peace.

Waltz, Kenneth N. (2008). *Realism and International Politics*. New York: Routledge.

Yueh, Linda. (2010). *The Economy of China*, Massachusetts: Edward Elgar Publishing.

----- (2012), *Global Trends 2030: Alternative Worlds*. Washington: National Intelligence Council.

----- (2015), *Annual Report to Congress: Military and Security Developments Involving the People's Republic of China 2015*. Washington: Office of the Secretary of Defense.

